

انتقال مردم و افکار

از عصر قبل التاریخ تا قرن هفتم مسیحی در افغانستان
و از اینجا بسر زمین های دیگر

(۲)

چون پانی نی از سر زمین پشتون و سواحل شرقی ابا سین بر خاسته بنا بر آن ذکر وی
از قبائل بهیکه Bahika معتبر تر است و استاد دانشمند والد د و پوسن عقیده دارد
که بهیکه یقیناً مردم بلخ اند و در میان عشائر و مهاجر آریائی هندی شهرت
داشتند و از سر زمین بلخ در مسیر رود خانه های افغانستان گذشته و بالاخره
بهند رسیده اند.

علاوه بر ماخذ و متون قدیم سنسکریت پدر مورخان یونان هیرودت Herodotus
نیز در قرن چهارم قبل المیلاد که معاصر پانی نی است ذکر وی از چند قبیله
افغانستان بنام پکتیک Paktiuke و گنداری Gandarioi و ستا گودی Satta Gudoi
و دادیکی Dadikai و اپاروتی Aparutai نموده (۱) که بقرار رای علمای محقق
عبارت انداز پست و پستون و گندهاری (گدارا Gadara کتیبه داریوش) و شتک
(تته گوش Thatagush هخامنشی) و تاجیک و افریدی که تا کنون از مردم بسیار
آبرومند افغانستان شمرده میشوند و از زمان مهاجرت آریائی تا کنون در همان
مساکن تاریخی خود برقرار اند و ذکر یک شهر مرکزی این قبائل یعنی پشاور
در نوشته های هیکاتویس Hecataeus حدود ۵۰۰ ق م) بنام کاسپاپوروس Kaspapuros
در گندهارا موجود است و قراریکه آرکیولوژیستهای شیکا گوی امریکا بتازگی

(۱) تاریخ هیرودت کتاب ۳ ص ۱۰۲ و ۹۱ و ۹۳ و ۹۴ و کتاب ۷ ص ۶۶ و کتاب اول ص ۲۷ و ۸۰.

در کتیبه پارتی و یونانی شاپور اول در نقش رستم فارس (حدود ۲۶۰ م) یافته اند نام پشاور بصورت پشور Pshkbur or Paskiboura است (۱) که پسانتر بر شاپوره (سنسکریت) و بو-لو-شا-بو-لو- Po-lu-sha-po-lu هیون تسانگ Huan-Tsang زائر چینی و پر شاپورو و فر شاپو و فر شاورو پشاور دور های اسلامی را از آن ساخته اند و از بن بر می آید که این مردم در سر زمین خود از زمان قدیم تا اوائل عصر مسیحی بر قرار بوده و اگر در جمله قبائل قدیم آریائی در جنگ ده قبله بر کنار راوی هم شرکت کرده باشند بقایای ایشان در سر زمین باستانی خود (افغانستان) مانده اند.

در دسته قبائل پنج گانه که اصطلاحی است سنسکریت بشکل پنکه جانا Pank-jana قبائل از قبیل دریوه Druhus یاد و Yadus تور و اشا Turvashas انوس Anus پورو Paurus شامل اند. پر و فیسر شاندر اداس Chandra Dass استاد تاریخ قدیم هند در پوهنتون کلکته معتقد است که باید همه کتله معروف بهارته درین جمله شامل باشد. مهمترین قبائل پنج گانه - (پورو) است و اولاد او یعنی پوراوا Pouravas با کتله (بهارته) نزدیک و قرابت داشتند و این قبائل پنج گانه همان راهی که قبایل بهارته در مسیر مهاجرت ها پهنای کرده اند و قبائل هندو و آریائی یعنی از شمال هندو کش از بلخ و باختران برخاسته و به جنوب آن فرود آمده و بالاخره بر سر زمین پنجاب و خال پهناور هند پراکنده شده اند.

پر و فیسر داس مسکن قبیله پوروا دره علیای اندوس در حواشی گند هارا قرار میدهد و این مطلب حقیقت دارد که ایشان در دوره از دورهای مهاجرت آریائی درینجا بودند ولی اگر بر دورهای قدیمترین مهاجران آریائی رسیدگی شود باید مسکن آنها را هم مانند سایر شعب و عشائر هم نژاد ایشان در کوههای افغانستان جستجو کنیم. اگر مهاجران و پورانان و داستا نهی حماسی ویدی و اوستایی و شاهنامه را - مطالعه کرده و با اساس ادب و فلکلور مقایسوی بهم تطبیق

کنیم خواهیم دریافت که کانون زندگی اولیه و قدیم آریائی‌ان مهاجر هندی و ایرانی در شمال هندو کش و حوزه اکسوس بود. تا اینجا هر چه گفتیم تکیه گاه راستناد ما سرود ویدی و منابع سانسکریت هندی و یونانی بود. بتأییدنین همین مطالب متوجه اوستای قدیم بلخ که خاطره های دور افتاده آن از منابع تازه پهلوی ساسانی بدست رسیده است شده میتوانیم و با اینکه اوستای قدیم در دست نیست از روی متون اوستائی ساسانی و سائر کتب پهلوی مطالب مهمی استخراج میتوانیم و جایگاه بلخ و سائر ولایات افغانستان را که اکثر قطعات شانزده گانه آریا نشین در آن شامل است بصورت بسیار واضح تر و روشنتر معاینه میکنیم، اینجا از شرح جزئیات آن صرف نظر میکنیم و علاقه مندان به فرگاد اول (و فیداد) یکی از اجزای اوستا و به (بشتها) مراجعه میتوانند.

مطالعه اوستا از نظر تاریخ و جغرافیه و اقوام و قبائل آریایی و تشکیلات اجتماعی فرهنگی و ادبی و مذهبی به مراتب از متون ویدی در تاریخ مامد خلیت دارد و مقایسه متون ویدی و اوستائی و تطبیق محتویات جغرافیائی و تاریخی و جماسی آن باهمد یگر مبادی اساسی و کلی تاریخ افغانستان را با تعلقات آن با کشورهای مجاور در شمال، شرق و غرب روشن میسازد. **علوم انسانی**

تشابه شدید زبان اوستا و زبان ویدای هندی است که این دو زبان را الهجه های یک زبان قدیمتر باید شمرد. این تشابه شدید زبان حکم میکند که پیروان (ویدا) و (اوستا) روزی در یک خانه و یک دیار زیسته باشند. این خانه و این دیار حوزه اکسوس همان حوزه وسیع آمودریا است که قدیمترین قطعات خاک آریا نشین در دو طرفه مسیر آن افتاده و (بلخ گزین) و (بخدیم سریرام) و (بلهیکا) و (باختران) و (بخل بامیک) و (بلخ بامی) و (بلخ الحسننا) جایگاه وسیعی در این حوزه دارد و تمام استوورهای باستانی هند و ایران آنجا را جلوه گاه قدیم ترین مظاهر زندگی آریائی میشمارد.

همان طوریکه کشفیات (موهنجودیرو) و تپه های (انو) و (مندی گک) و تپه های

(سیالك) و (جیان) در افغانستان و ماوراءالنهر و هند و ایران شواهد زندگانی قبل از آریائی را با نشان میدهد - ادبیات سانسکریت و اوستائی جایگاه و حرکت و امواج قبائل سفید پوست آریائی را با معرفتی میکند .

افغانستان در میان هند و ایران و آسیای مرکزی سر زمین وسطی است که احفاد آریائی قدیم را هنوز در دل کوههای آن در لابلاهای دره‌های هندو کش و وادی‌های افغانی بطور مثال مشاهده میتوانیم . این مردمان فرهنگ و مدنیت و لهجه‌های قدیم خود را تا پیمانۀ بزرگی حفظ کرده اند و باشندگان هندو کش مرکزی، شرقی و قبائلی‌های باشند . سفید کوه نمونه‌های بارز آن است که علاوه بر پشتو در حدود (بیست) لهجۀ محلی در دره‌ها وادی‌های سنگلاخ‌های آن تا کنون موجود است .

دوره‌های تاریخی:

از دوره طلوع تاریخ که درین گوشه شرق در فلات ایران باهخامنشی‌ها و در شبه جزیره هند باظهور (بودا) شروع میشود رفت و آمد و جنبش‌های اقوام برنگهای دیگری آغاز میگردد که یا جنبه لشکر کشی و یا تبلیغات مذهبی دارد لشکر کشی‌های سیروس و داریوش و انبساط دامنه فتوحات هخامنشی اسم الخط آرامی و اصول دفتر داری و روش معماری سامی و ایرانی را در افغانستان و حتی در هند نشر ساخت. (۱)

(۱) زبان فرس قدیم Old persian که در فارس زبان درباری و دفتری بود زبان پشتو آنقدر روابط نزدیک دارد که حتی در یک کتیبه میخی بغستان (بیستون) فارس که بحکم داریوش (۵۲۲-۴۸۶ ق م) آنرا نوشته اند (تو ۴ بند ۱۳) در ضمن حماسه اخلاقی Moral Epic سه مصرع لطیف شعری Stanza آمده (اولد پرشین تالیف کینت طبع نیویارک و کجکاوی‌های ادبی طبع طوران ص ۴۰) که بعد از تحلیل کلمات و اوزان و طرز ترکیب الفاظ آن ثابت میگردد که این سه مصرع چنانست که با معادل یشتوی آن قربت تام بهم رسانده و نشان میدهد که شکل قدیم پشتو با فرس قدیم (و بنا برین با اوستا) تماماً هم‌ردیف بوده و این سند هم سلسله انتقال مردم و افکار را از سرزمین افغانستان بطرف غرب و فارس واضح میسازد .

و گفته میتوانیم که این تموج و انتقال قبائل و افکار و فرهنگ آریائی اگر بطرف شرق و سرزمین هند صورت گرفته بطرف غرب و کشور فارس هم وجهایی داشته است. که بعد از دوره هخامنشی لشکرکشی‌ها و فتوحات اسکندر در حدود (۳۲۷ ق م) ارتباط دائمی را میان شرق و غرب بوجود آورد. و چندین اسکندریه در افغانستان بنا شد. یونانیان نیز به تعداد معتنا به درین شهرها مسکون شدند و لشکرکشی اسکندر راه را با ماورای باسین بروی یونانیان باز کرد. و در ذیل سپاه او عده زیادی از باشندگان افغانستان امروز از اهالی باختران و بار و پامیزاد و کاپیسا و لمپا کا و گند هارا و دره‌های هند و کش بهند رفتند. مقابله سلو کیس نیکاتور Nicator سلسله دودمان یونانی شامی و چند را گوپتا موریا سر سلسله اولین دودمان سلطنتی تاریخی هند در کرانه‌های رود سند عنصر یونانی و هندی را با هم در تماس آورد. و غلبه موریا هازمین را طوری فراهم کرد که در نسل بعد آشو کا soka با مبلغان بودائی خود راه آئین و فرهنگ بودائی و مدنیت هندی را تا حوزه ارغنداب باز کرد. در دوره پادشاهان یونانی باخترانی میان افغانستان و هند تماس مداوم تر پیدا شد درین زمان بسیار یونانی‌ها و افغانها به هند می‌رفتند و بسیار هندی‌ها با این طرف اباسین مسافرت میکردند.

رتال جامع علوم انسانی

با آمدن اسکندر در شرق اوضاع سیاسی دگرگون شد ولی راه تماس‌های بشری و فکری از کرانه‌های بحر الروم تا قلب هندوستان باز شد. تماس افکار دو رة هخامنشی و یونانی در افغانستان مدنیت نوین (ایرانو- یونانی) و تماس فلسفه بودائی و افکار یونانی در افغانستان مدنیت تازه (یونانو- هندی) را خلق کرد و قیادت (کوشانی‌ها) که اصلاً کتله بادیه نشین در آسیای مرکزی بودند مبادی مدنیتها را که وصف نمودیم در زمینه‌های مذهبی فکری- هنری- ادبی- عمرانی بهم خلط نموده و اساسات یک تمدن بزرگ را در افغانستان گذاشتند که دامنه آن تا قرن ۷ در سرتما ظهور و نشر دین اسلام دوام میکند. از قرن ۶ ق م تا قرن ۷ مسیحی ۱۳ قرنه تاریخ افغانستان یک دوره عظیمی است که باستانشناسی را با تمام شعبه‌های آن از چهل

سال باینظر فدر کشور ما ساخت بخود مشغول ساخته و در هر مرحله از مراحل حفريات جرقة نوى میدرخشد که مطالعه آن برای خود افغانستان و برای خاکهای مجاور آن مخصوصاً برای هند و ایران فوق العاده دلچسپ و مفید است.

در افغانستان از عصر هخامنشی به بعد راه های کاروان روی موجود بود که از طریق خشکه خاکهای غرب آسیا راه هندوستان وصل میکرد. در نقشه افغانستان يك حلقه راهائی داریم که در شمال و جنوب بطور مثال هرات را بکابل وصل میکند. این دوراه شمالی و جنوبی آنکه از بلخ و بغلان میگذشت و آنکه از قندهار و غزنی عبور میکرد هر دو بسیار مهم بود. و هر دوراه کاروان رود مر اودات بشری و رفت و آمد کاروان ها و انتقال فرهنگ و مدنیت و بسط تجارت و بازرگانی بین افغانستان و همسایه گانش و بین شرق و غرب آسیا نقش مهمی بازی کرده است و از زمانه های باستان تا امروز بیشتر شهر های بزرگ و معابد معروف ما در کرانه های همین رو راه قرار داشت و قرار دارد. در همین دورهاست که افغانستان بحیث چهارراهی آسیا محل التقای مدنیت های مختلف گردیده و اقوام مختلف بیشتر در تماس آمده و زبان و معتقدات و مبادی تمدن و فرهنگ آنها بهم مخلوط و حل و مرج شده است. بالاتر بصورت اجمال از امتزاج مآثر فکری و فرهنگی هخامنشی و باخترانی و یونانی و هندی در افغانستان در پنج قرن قبل از عهد مسیح یاد کردیم. در سبک معماری و روش هیکل تراشی و اصول شهرسازی و مظاهر ادبی و مذهبی این دوره دور افتاده مثال های برجسته میتوان یافت که جلوه های مختلف این تمدن چندین پهلو را در کشور ما نمایان میکند. یکی از آنها متن فرمان سنگی آشوکا است که تازه درین دو سه سال اخیر در مجاورت خرابه های شهر کهنه قندهار کنار راه کاروان رو قدیمی پیدا شده است که آنرا به صفت (راه جنوبی) یاد کردیم. این کتیبه به دو زبان و به دو رسم الخط نوشته شده: رسم الخط و زبان آریایی. رسم الخط و زبان یونانی. رسم الخط و زبان آرامی از بقایای رسوم دفتر داری عهد هخامنشی یاد میدهد و زبان و رسم الخط یونانی از بقایای بسط تمدن یونانی است. متن فرمان

شامل اخلاقیات بودائی ها است که بنام آشوکا پادشاه بزرگ مو دیا مسجل شده است. بدین طریق میبینیم که در یکی از شهر های قدیم افغانستان که حتماً وجودش پیش از ظهور اسکندر و آشوکا بقرن های ۶ و ۵ بدورۀ هخامنشی میرسد و اسکندر در آنجا یونانی ها را مسکن داد و آشوکا آئین بودائی را وارد کرد و مظهری از مظاهر تمدن چندین پهلو را در لوحه سنگی مشاهده میکنیم.

در حالیکه جریان فکری و مدنی این سه سر چشمه بهم مخلوط شده میرفت يك قوت آمیزش بزرگ و فیرومندی از ناحیه بادیه نشینان آسیای مرکزی بصفت (قدرت کوشانی) در افغانستان ظهور میکند که با نیروی دینا میزوم خود نه فقط از نظر سیاست و جهاننداری بلکه از نظر فرهنگ و کلتور بمفهوم عام افق جدید و وسیع بانظم و انسجام بعیان آرد. اینها اول در شمال و بعد در جنوب در حصه افغانستان از حوالی شروع عهد مسیح به بعد تا سه قرن جای یونانیان باخترانی را میگیرند و مانند سابقه داران خود راه فرهنگ خود را تا قلب هندوستان میرسانند.

این نیروی دینا میزوم با روح تازه و آماده قبول هر گو نه فکر و تمدن همه چیزهائی را که در افغانستان در اثر آمیزش مدنیت ها در (۵) قرن قیام جمع شده بود بدون تعصب و سخت گیری با آزادی و مدارا پذیرفته و دوره مساعدی بمیان آورد که در طی آن همه چیز رو با هم کشف گذاشت و از حوزه آمودریا تا حوزه گنگا و از بلخ تا (ماتورا) دینا میزوم کوشانی راه و روش يك تمدن جدیدی را گسترانید که مظاهر آن در عالم ادب و هنر و معماری و هیكل تراشی و غیره در هر دو کشور نمایان است.

از نظر جنبش اقوام می بینیم که مردمانی بدظاهر خشن و بادیه نشین از آسیای مرکزی برمیخیزند و از افغانستان به هندوستان هم میرسند. ایشان را با همان لباسهای خودشان بصورت افراد عادی و بصورت شهزاده و شاه و امپراطور در سنگ تراشی های بغلان و بگرام و دهه و تا کزیلاوات و ماتورا مشاهده میکنیم. و اینك حفريات سرخ کوتل که از هشت سال باینطرف در شمال هندو کش در (بغولانگ) قدیم در

بغلان فعلی از طرف هیئت حفریات فرانسوی ادامه دارد. باب جدیدی را کشف کرده است که بسیاری از نظرهای گذشته را در اصل تاریخ هنر و فرهنگ اصلاح و تعدیل میکند. در عصر کوشانی در طی سه قرن اول عهد مسیح رفت و آمد و تعلقات بشری بین شرق و غرب توسعه زیاد یافت. راه ابریشم با شاخه جنوبی آن که از بلخ و تا کزیرا بطرف هند میگذشت کنارهای بحر الروم را با چین وصل کرد. امنیت در امتداد این شاهراه آسیائی مستقر شد. از یبکن تا اسکندریه و از تیر تا (ماتورا) راه مراودات بر روی بازرگانان و مبلغان و هنرمندان باز شد. مسکوکات کوشانی ها - و فورطلا و نقره و اشکال روی مسکوکات و فورارباب انواع و آزادی ادیان و تنوع رسم الخط ها و زبانها را نشان میدهد.

تحقیقات باستانشناسی در (سرخ کوتل) آنطوریکه موسیه شلوم برژه Schlumberger مدیر هیئت حفریات فرانسوی در افغانستان نتایج آنرا تحلیل و تجزیه کرده و در کنگره مستشرقان در مسکو و در مجله سیریا Syria نشر کرده و گفته است بر نظریات دانشمندان مربوط به مبداء و سیر تطور هنر مدرسه معروف گریکو بودیک Greco Budhic تعدیل وارد میکند.

بیش از نیم قرن است که همه جا و مخصوصاً در افغانستان و هند تعریف مدرسه هنری (گریکو بودیک) را شنیده ایم که از امتزاج افکار بودائی هندی و قواعد هیکل تراشی یونانی در ساحت تلافی این جریان فکری دینی در افغانستان تقارن آغاز عهد مسیح بمیان آمد. با کشفیات جدید سرخ کوتل چنین می بینیم که این مدرسه شاخه دینی یا شاخه بودائی مکتب بزرگ تری بود که موسیو شلوم برژه آنرا بصفت (مدرسه کوشانی) مسجل ساخته است. و جلوه های غیر بودائی هم داشت که از آن میان یکی جلوه (تمثالی است) که در هند در مات Mat و ماتورا Mathura از مدت ها مظاهر آن نمایان گردیده است. ولی تا حال کسی به تعیین اصل ریشه و مبداء آن موفق نشده بود. و حالاً میتوان گفت که این مدرسه شاخه دیگری غیر روحانی مکتب کوشانی است. (نا تمام)

غور یها و سوریها

اسم هزاره در مورد یکی از مهم ترین قسمت های عسکر مغول به کار می رفت و بعدها در مورد مغول های ساکنه غور معمول گردید معینا اهالی غور و غرجستان تا هنوز خود را هزاره خوانده و به همان اسامی قبیلوی و دهاتی یا دمی کنند از قبیل قلندر، مسکه، آته، اذری، باغ چری، ارزگان، مالستان، اجرستان، چهار دسته، محمد خواجه، الودنی، بیسود، خواجه مری، گزاب، چوره و غیره.

در سطور فوق دیده شد که بعد از حمله مغول مهاجرین جدید الورد داخله افغانستان از قبیل نجراوی، زابلی، سیستانی و مغول و باشندگان قدیم غوری و سوری و افغان ها با هم آمیخته و جمعیت نوینی در غور و غرجستان تشکیل دادند و کسانی که به حال ایشان اطلاع کافی ندارد در باره ایشان و تاریخ باستانی آنها دچار مغالطه می گردند.

اینک چون در باره باشندگان غور و نژاد ایشان تا حد امکان سخن را قدیم حالا می خواهیم در باره زبان قدیم غوری ها نیز اندکی پیش برویم.

چنانچه بصورت عمومی در باره غوری غوریان به قلت زبان قدیم غوری ها
 مأخذ و مراجع مواجه می باشیم و اکثر مأخذ دست داشته هم چنانچه شاید در باره این خاندان و همچنین جغرافیای آن ناحیت مفصلاً و یا اقلاً بعد کافی بحث نکرده اند در باره زبان ایشان هم نویسندگان خاموش بوده اند، تا جائیکه به مشاهده می رسد محض بیبقی آن هم بطور غیر مستقیم به این مسئله تماس میگیرد، مورخ نامبرده در خلال شرح واقعات امیر مسعود از هرات بر ناحیت غور که آنرا از قول خواجه عبدالغفار نقل می کند در حصه حمله مسعود بر جروس (۱) می نویسد: «... امیر بتاخت و سوی ناحیت وی (در پیش بت حکمران جروس) لشکر کشید و آن ناحیت و جائی است سخت حصین از جمله غور و مردم آن جنگی تر و به نیرو تر و دارا لملک غوریان بوده برو زگار
 (۱) جروس بهضم جیم و سکون را و فتح و او شهر بست در کوه های غور میان هرات و غزنه (معجم البلدان)

گذشته و هر والی که آن ناحیت او زبردی همه ولایت او را اطاعت داشتندی .
 قبا امیر حرکت کرد بر آن جانب دانشمندی را بر سولی آنجا فرستاد بلد و مرد
 غوری از آن ابو الحسن خلف و شیروان (۱) تا تر جمای کنند و پیغام های قوی
 داد و بیم و امید چنانچه رسم است . . . (۲)

بار تولد در جغرافیای تاریخی خود آنچه که راجع به غور بحث می کند در باره
 این مطلب می نگارد که زبان غوریان به اندازه بازار سان سا کنین جلگه تفاوت
 داشت که امیر مسعود بنو سبط مترجم با آنها صحبت می کرد . . . (۳)

مولدج درین باره می نگارد که اهالی غور به لسان مخصوصی تکلم می کنند
 که هشا به لسان اهالی خراسان نمی باشد (۴) . . .

از نویسندگان قدیم اصطخری هم می نگارد که زبان مردمان غور با زبان
 خراسانین فرق دارد (۵) . . .

بدین ترتیب دیده می شود که بنابه قول بیهقی و همچنین اصطخری زبان
 غور بان و باشندگان کوهستانات از زبان مردمان اطراف ایشان فرق داشته است
 و باید گفته شود که این فرق به اندازه فاحش بوده است که نمی شد گماشتگان
 مسعود بدون ترجمان و یا مترجمان و تفهیم کنند از اینجا معلوم می شود که
 زبان مذکور نه پارسی بوده و نه زبانی که تر کان آن عهد بدان متکلم بودند .

(۱) قرار قول اکثر ناظم صاحب کتاب حیات و اوقات سلطان مسعود غوری و همچنان نوشته جات
 بیهقی و غیره ابو الحسن خلف که در لشکر کشی شهزاده مسعود بر غور در ۴۱۷ هـ = ۱۰۲۰ ع
 به معیت شهزاده بود حکمران قسمتی از غور بود بیهقی می گوید که اراضی ابو الحسن
 بین هر ایشوخر نه بود . ناظم او را حکمدار خوانی قیاس می کند و شیر وان هم از سرداران
 غوری بوده که به قول بیهقی و ناظم اراضی او متصل غرستان و قوع داشت بیهقی
 ازین مقدمات طوری توصیف میکند و می نویسد که مسعود ایشان را به چال و هنردر جمله غور
 با خود عوا فق گردانید رجوع شود س ۱۱۵ بیهقی و ترجمه کتاب ناظم .

(۲) تاریخ بیهقی جنگ مسعود در غور س (۱۱۶ - ۱۱۷) .

(۳) ترجمه فارسی جغرافیای تاریخی بار تولد قسمت غور .

(۴) دروازه های هند س ۲۱۱ به استاد سالنامه کابل ۱۳۲۱ ص ۱۶۲ .

(۵) سوانح مسعود العالم ترجمه هیورسکی .

قرار نوشتجات شاعلی تور وایانچون پکناها در ناحیت غور متمکن شدند زبان زند زبان ایشان بود که پس از آن به زبان پارت و پهلوی تحول نموده زیر پهلواها نیز در حوضه هیرمند فرمانروائی کردند عبارت از پارت های آن ناحیه هستند که باسیت های با سگستانی ها همزوج گردیده بودند زبان پهلوا پس از انتشار در فارس با لغات محلی آنجا مختلط گردیده زبان پهلوی سا سانیانرا به منظور آوردن و آن لهجه که درین مملکت باقی مانده پهلوی اصلی بود که با تحولات طبیعی خود عبارت از زبان پستو می باشد که نزدیک ترین زبان به زبان زند و خواهر پهلوی است غوری ها یا افغان های سوری که در مراکز فیروز کوه، آهنگران و مندیش و غیره تا حدود با میان سکونت داشتند به زبان پستو متکلم و نگارنده کانون ادبی و فرهنگی این زبان بودند. (۱)

باغلی غبار درین مورد چنین اظهار نظر می کند: زبان آریائی قدیم ولایت غور در مرور دهور و نفوذ السنه یونان و هند متروک گردیده و بالتدریج جای خود را به علاوه لهجه های محلی به زبان پستو گذاشت و مهاجرت های دوباره داخله از پختا نه های گندهارا و پاختیار صفحات غور بر عمومیت این زبان افزود. (۲) مطالعات و تتبعات خیره و خصوصاً کشف و نشر تذکره پته خزانه محمد هوتک خوشبخت نه می تواند بیشتر این مسئله را واضح گرداند. چه کتاب مذکور می رساند که غوری ها از قدیم به زبان پستو متکلم بوده و در کوهستانات شامخ غور که مسکن ایشانرا تشکیل می داد این زبان باستانی را پرورده بودند و از مقایسه تاریخ ادب ملی ما پستو با تاریخ ادب زبان دیگر مایعنی زبان دوی به استناد این کتاب قدامت ادب پستو ثابت می گردد و بنا بر قوانین فلاوژی و تاریخ السنه اشعار امیر کرور جهان پهلوان این مدعا را به اثبات می رساند. درین جاموردی ندارد مستقیماً راجع به قدامت و منشأ زبان پستو بحثی میان آوریم چه مطالعات اخیراً فلاله جست ها

(۱) آریانا یا افغانستان نجیب الله تور وایانا ص ۱۶۸

(۲) مجله کابل سال اول شماره ۱۱ ص ۴۸

و مستشرقین متعدد مسئله را بکلی روشن ساخته است.

مسئله دیگری که درین مورد باید دقت خصوصی خوانندگان را بدان جلب کرد اینست که بعدها در اثر تماسی که باشندگان غور با مردم اطراف و جوانب و با باشندگان ایالات دور و نزدیک پیدا کردند با آنکه این تماسها در اثر رفت و آمد، مسافرتها و بالاخره لشکر کشیهای غوریان بر دیگران و عکس آن و همچنین مهاجرت هائی که از اطراف غور بدان ناحیه در هر روز زمان صورت گرفت خصوصاً زبان فارسی که باشندگان نواحی غور اکثراً بلکه جمیعاً بآن متکلم بودند در آن دیار غور واقع گردید. اینجاست که آهسته آهسته اختلاط لسانی در نواحی غور آغاز گردید. دلایلی که برای اثبات این مدعا باید عرضه شود متعدّد است لذا جهت مراعات اختصار دلیلی چند روشن و بارز را درین مورد متذکر میگردیم: چنانچه از کتب تاریخ و همچنین تذکره های شعرا تا جائیکه در دست است برمی آید و ما آنرا در جایش مفصل خواهیم نگاشت. در دربار امراء و سلاطین غوری شعرای دری، و پستو هر دو موجود بودند و گوئی سلاطین متذکره در راه پیشبرد هر دو لسان وطنی خویش مساویانه بذل مساعی می نمودند.

دیگر اینکه اگر به برخی از اسامی اماکن، کوهها و امثال آن نظر افکنیم این حقیقت را روشن تر درمی یابیم چه دیده می شود که چطور برخی از نام های پستو به مرور زمان تحت شرایط مختلف آهسته آهسته شکل و صورت نیمه پستو را بخود گرفت و در طی اعصار یا به همان حال باقی ماند و یا آنکه کاملاً رنگ فارسی بخود اختیار کرده است از آنجهله است کلمه غور و غرجستان که قبلاً از آن صحبت کردیم مثال دیگری که باید درین مورد نگاشته شود همان نام «سرخ غر» (۱) و این

(۱) اگر چه در نسخه مطبوع طبقات ناصری املائی این نام «سرخ خضر» نگاشته شده و در بعضی از نسخ سر خضر نیز آمده است اما چنانچه از شرح ولورثی در ترجمه طبقات ناصری بر می آید، مشاور اولیه در یکی از نسخ دوازده گانه که مورد مطالعه و استفاده او قرار داشته این نام را بصورت سرخ خضر نیز دیده است و این صورت ضبط را معتبر شمرده آنرا مرکب از کلمه «سرخ» پارسی «غر» پستو می داند.

«سرخ غر» عبارت است از کوه دومی پنج باره کوه بزرگ غور که قاضی منهاج سراج جوزجانی در طبقات ناصری ازان تذکر می دهد. و آنرا از اسمیات جبال عالم می خوانند. چنانچه درین اسم ترکیبی به مشاهده می رسد جزء دوم آن «غر» کلمه ایست پستو که هنوز هم مروج و زنده می باشد و معنی کوه را می دهد و جز اول آن یعنی «سرخ» کلمه است پارسی و می تران گفت که شاید به گمان اغلب اولاً نام این کوه «سورغر» (۱) یعنی کوه سرخ بوده و به مرور زمان صورت متذکره را پذیرفته باشد. مثال دیگری که باید ارائه کرد نام قصریست در فیروز کوه بنام برکوشک که صاحب طبقات ناصری به مراتب ازان نام برده و آنرا ستوده است چنانچه گوید: «در برکوشک که در میان فیروز کوه بود جشنی و مجلسی و بزمی مهیا کردند.» و این کلمه از «کوشک» به معنی قصر و «بر» بمعنی علیا مرکب می باشد که جزء دوم آن پارسی و جزء اول آن پستو است. (۲)

یا آنکه نام «بروند» یعنی «وند» علیا. و عبارتست از نام جایی در دره مژگان غور که در پای کوتل لخت افتاده است. کلمه «وند» تا ایندم هم پارسی و هم در پستو هر دو وجود و زنده است و به معنی حصه بولک و امثال می باشد و کلمه بولکی که تقریباً معنی ملک بولک را می دهند نیز ازان مأخوذ می باشد.

دیگر نام غول مانی چنانچه منهاج سراج می نگارد: «... و قلعه سنگه را خول مانی گویند.» کلمه خول پستو بر وزن شور به معنی خود و کلاه آهنین که هنگام جنگ بر سر گذارند و مانی هم در آن لسان قصر را گویند پس خول مانی قصر خود را معنی می دهد (۳)

چون تحقیق مزید صورت گیرد این گونه امثله به تعداد زیادی یافته می شود پس اگر در اسمای اماکن و جبال و قلاع غور در آثار مؤرخین به اسمائی بر می خوریم

(۱) به بحث جبال مشهوره غور در صفحات گذشته به نقل اقوال منهاج سراج راجع به این

کوه و کوه های مشهوره دیگر غور مراجعه شود

(۲) به حصه اماکن در صفحات گذشته برای تفصیل مراجعه شود.

(۳) عیناً از تعلیق شماره (۱۶) پخته خرا نه نقل گردیده.

که کاملاً فارسی است و یاد نگاه اول پارسی به نظر می خوردند نباید حکم قطعی صادر کرد که اگر لسان غوریان به فرض مجاز، پستو بودی نام های متذکره نیز باید پارسی نبودی. لذا در نتیجه می توان گفت که غیر از نام های متذکره و امثال آن برخی از نام ها مرور زمان طبعاً بکلی از بین رفته و جای آنرا نام های جدیدی اشغال نموده است یا آنکه تحریف کلی و جزئی در آن رونما گردیده که امروز نمی توان در اثر طی سالیان و قلت مدارک و منابع در آن پایه رای قطعی صادر کرد و نظر خود را از اشتباه و خطا محفوظ نگاه داشت و نیز در آخر این مبحث باید عرض کرد که ممکن است لسان وادی های کوهی غور و غرجستان با دامنه ها و جاگه های هموار در لهجه متفاوت بوده است چنانچه این امر امروز هم در مناطق کوهی و میدان های پست به مشاهده می رسد.

تا جائیکه از نوشتهجات برخی از محققین

برمی آید بعد از آنکه آریائی ها در غور متمکن

شدند دیانت ایشان همان دیانت عنصر پرستی قدیم بود و در عهد دولت کوشانیان افغانستان، غور مشرقی چنانچه در تاریخ مشهور است مرکز بزرگی مذهب بودا به شمار می رفت که آنجا بامیان و حفور یاقی که اخیراً در آنجا صورت گرفته است گواهد این قول میباید شد. بعد از حمله اعراب در باره دیانت غوری ها اختلاف نظر موجود است چنانچه بقول جمعیتی غوریان از رای مذهب زردشتی بوده و متعاقباً و در یوم گریانیدند.

بنا بقول بلاذری، اصطخری و یاقوت غویها بت پرست بوده اند بیبقی هم ایشانرا کافران و ملاعین خوانده اما واقعاً درباره دیانت ایشان چیزی نه نگاشته است.

و جمعیتی در بین این نظریات که آریا کیش سابق غوری ها برهائی بوده و بر بودایی و یا آنکه رب النوع آفتاب و هیکل اوزامی پرستیدند مشکوک و متردد بنظر می خورد و گروهی نظر بآریا را می پسندد. بهر صورت چون دیانت اسلام داخل

غور گردید و اندکی بسط یافت بین باشندگان مسلم و غیر مسلم غور رقابت های مذهبی بوجود آمد، که منجر به جنگ ها و خونریزی ها گردید و مناج السراج ازان تذکری میدهد. اما بدبختانه به وضاحت در آن باره صحبت نمیکند. چیزیکه درین مورد تا اندازه می تواند ما را به هدف قریب سازد همانا در هنگام لشکر کشی های فاتحین اسلام وجود معبدی است در زمینداور بنام معبد «زور» یا «زون».

اولین مورخی که در دوره اسلام نامی از «زور» میبرد احمد بن یحیی الشهبیر به بلاذری است (حدود ۲۵۵ هـ) که در ضمن فتوحات سجستان و کابل چنین می نگارد: «... بعد از سال ۳۰ هجری عبدالرحمن بن سمره بن حبیب بن عبد شمس پس از تسخیر سجستان و زرنج و کش از راه الرخج گذشته تا بلاد داور (۱) رسید و مردم آنجا را در جبل الزور محاصره کرد و بعد از آن با آنها صلح نمود و بت بزرگ طلائی که زور نام داشت و چشمانش یاقوتی بود بدست آورد و دست های آنرا بریده یاقوت های مذکور را گرفت و به مرزبان داور گفت: ازین بت ضرری و سودی متصور نیست بعد از آن به فتح بست و زابل پرداخت (۲)

مورخین ما بعد مانند ابوزید احمد بن سید بلخی متوفی ۳۲۳ هـ که کتاب الاشکال یا صور اقالیم خود را در ۳۰۹ نوشت و اصطخری معروف در ۳۴۰ آنرا بنام الممالک و الممالک تهذیب نمود نیز ذکر ای ازین بت و معبد جبل الزور بمیان آورده اند که یاقوت در معجم البلدان خویش از قول آنها عین روایت بلاذری را نقل کرده و صنف

(۱) بلاد داور که بعدها به زمینداور معروف گردیده در زمان سلاطین غور از جمله توابع غور بشمار می رفت و به ترتیب در آثار بلاذری و مسعودی و اصطخری و بیوقی و مناج السراج ازان تذکر داده اند. خلاصه آنکه داور از نقطه نظر سوق الجبشی در زمان غور بان و غزنویان دارای اهمیت بسزائی بوده است و غزنویان ازان رهگذر بدان نواحی اهمیت زیادی قایل بودند عسا کر اسلامی هم از همین جا با غوری ها بیگانه گذاشتند و هم سبکتگین و پسرش مسعود غزنوی از همین جا می خواستند بر غور حمله کنند. باغ ارم سلطان غیاث الدین هم که در داور بوده است در تاریخ غوریان مشهور است. این ناحیت بعد از سلطان محمود بین اولاد او و امرای غوری متنازع فیه بوده و بر سر آن یزد و خور ردها می نمودند

(۲) فتوح البلدان بلاذری ص ۴۴

مذکور را بدو صورت (زور) و (زون) ضبط می کند. (۱)

و بصورت خالص در يك كتاب ديگر خود می گوید: (زور) به ضمه و سکون دوم بتی بود در بلاد داور (۲).

بناغای کهزاد در مقاله که راجع به جبل الزور نوشته است می نویسد: معبدی که این بت در آن وجود داشت و کوهی که معبد مذکور در دامنه آن بنا شده بود بنام همین مجسمه به معبد الزور و جبل الزور شهرت یافت، ناگفته نماند که این معبد و این بت در دوره های پیش از اسلام خیلی شهرت داشت. هیوان تسنگ زابر چینی که در سال ۶۳۰ مسیحی وارد مملکت ما شد بعد از مراجعت از هندو قتی که رهسپار چین می شد از راه سمت جنوبی و غزنی گذشته بار اول از این هیکل صحبت می کند و از معلوماتیکه می دهد روشنی خوبی به این معبد و بت معروف آن می افتد. مشارالیه این مجسمه را بنام شو نا یاد کرده و می گوید که معبد آن در جنوب علاقه تساو کوتا بر فراز کوهی آباد است به این ترتیب دیده می شود که از روی معلومات هیوان تسنگ سر را ست به جایی می رسیم که عبد الرحمان بن سمره معبد و بت زور یا زون را دیده است ناگفته نماند که مطالعه مسکوکات مخصوصاً مسکوکات دوسلسله شاهان هندو کش که به (تجن شاهی) و (نپلی ملکا) معروف اند راجع به هویت هیکل مذکور روشنی خوبی می اندازد. موسیو هار تن يك نفر از مدققین می گوید که شو نا رب النوع آفتاب بود و در کاپی ساهم پرستش می شد و روی مسکوکات تجن شاهی که نمونه های آن از زمین داور و سواحل هیرمندزابلستان و علاقه بین غزنی و کابل یافت شده نقش بود.

(۱) معجم البلدان ص (۲۸) ج ۲.

(۲) مرصد الاطلاع ص (۲۰۶) به استناد حواشی پته خزانه ص (۲۱۸)